

با هر اتفاقی چراغی را روشن تر کن!

«...عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.»

«... شاید چیزی را ناخوش بدارید و در آن خیر شما باشد و شاید چیزی را دوست داشته باشید و برایتان ناپسند افتد. خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.»

—قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۶

حدیث :

هرگاه باد را مشاهده کردید به آن دشنام مدهید.

بسیارند اتفاقاتی که ظاهرشان بد است ولی تماماً به نفع ما تمام می‌شود، و چه بسیار اتفاقاتی که ظاهراً عالی هستند ولی به ضرر ماست؛ پس خودت را با کسی مقایسه نکن و تنها پیغامت را از اتفاقات بیرون بکش، فضا را بگشا تا شناساییت را انجام داده و قسمتی از هشیاریت آزاد شود.

ما در این دهلیز قاضی قضا

بهر دعوی الستیم و بلی

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۴

ما در این جهان برای بله گفتن به اتفاق این لحظه و استفاده از جنس حقیقیمان حاضر شده‌ایم.

الست گفتیم از غیب و تو بلی گفتی

چه شد بلی تو چون غیب را عیان کردیم؟

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۹

در روز الست از تو پرسیده شده که آیا از جنس خداوندی؟ و تو بلی گفتی. الان باید بله الست را به یاد آورده اتفاق این لحظه را با آغوش باز بپذیری.

پس تو حیران باش بی‌لا و بلی

تا ز رحمت پیشت آید محملی

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۴۸

تسلیم و پذیرش یعنی قضاوت ذهنت را صفر کن و بی‌قید و شرط، بدون لا و بلی ذهنت کار بکن. یکی از پیغام‌های حکایت آن جوانی که از عسس گریخت در باغی و معشوقش را پیدا کرد این است که وقتی با حادثه‌ای بد به خداوند پناه می‌بریم، معشوقمان را در درون خود می‌یابیم.

چون در آمد خوش در آن باغ آن جوان

خود فرو شد پا به گنجش ناگهان

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۲

مر عسس را ساخته یزدان سبب

تا ز بیم او دود در باغ، شب

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۳

خداوند عسس یا داروغه «که نماد اتفاق ناگوار است» را سبب ساخته تا به زندگی زنده شوی، یک شناسایی عمیق انجام بدهی.

وقتی آن جوان عاشق به باغ «که نماد یکی شدن با خداوند است» می‌رسد، می‌بیند که:

بیند آن معشوقه را او با چراغ
طالب انگشتری در جوی باغ
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۴

معشوقش در حال پیدا کردن انگشتر هست؛ یعنی خداوند به وسیله ما با چراغ فضاگشایی به دنبال انگشتر پادشاهی ماست؛ در نتیجه جوان شروع به سپاس‌گزاری و شکرگزاری کرده و پی می‌برد اتفاق به ظاهر ناگوار تماماً به نفعش بوده و او را به مراد دلش رسانده.

پس قرین می‌کرد از ذوقِ آن نفس
با ثنایِ حق، دعایِ آن عسس
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۵

همچنین در غزل ۱۷۲۴ در داستان یوسف و بنیامین داریم که: در زمان خشکسالی کنعان، یوسف پیمانہ زر را در جوال بنیامین گذاشته و او را به تهمت دزدی نزد یوسف می‌برند. وقتی بنیامین به خلوت می‌رود، در آن جا یوسف را ملاقات می‌کند.

در این جا از زبان زندگی به ما می‌گوید که به چشم لطف و دید نیک به اتفاقات بنگر:

تو را که دزد گرفتم سپردمت به عوان
که یافت شد به جوال تو صاع انبارم

نه ابن یامین ز آن زخم یافت یوسف خویش
به چشم لطف نظر کن به جمله آثارم

به خلوتش همه تأویل آن بیان فرمود
که من گزاف کسی را به غم نیازم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

همچنین در حکایت آن واعظ که هر آغاز تذکیر، دعای ظالمان و سخت‌دلان و بی‌اعتقادان کردی می‌فرماید: هر رنجی الزاماً شر نیست و هر لذتی هم خیر نیست؛ بلکه تمام اتفاقات نیک هستند و ما باید پیغاممان را از اتفاق گرفته و ماجرا و قصه آن را رها کنیم. آن واعظ خطاب به ظالمان و سخت‌دلان می‌گفت:

گفت: نیکویی ازینها دیده‌ام
من دعاشان زین سبب بگزیده‌ام

خُبث و ظلم و جور چندان ساختند
که مرا از شر به خیر انداختند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۸۶ و ۸۷

هر گهی که رو به دنیا کردمی

من ازیشان زخم و ضربت خوردمی

کردمی از زخم، آن جانب پناه
باز آوردندمی گرگان به راه

چون سبب‌سازِ صلاح من شدند
پس دعاشان بر منست، ای هوشمند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۸۸ تا ۹۰

پس از دردها نباید فرار بکنیم؛ بلکه ناظر دردها باشیم تا شناسایی خودشان را به ما پس بدهند و هشیاری‌مان یا آگاهی به تله افتاده آزاد شود و شادی و لطف و برکاتش را ببینیم.

بنده می‌نالد به حق از درد و نیش
صد شکایت می‌کند از رنج خویش

حق همی‌گوید که: آخر رنج و درد
مر تو را لابه‌کنان و راست کرد
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۹۱ و ۹۲

در حقیقت هر عدو داروی توست
کیمیا و نافع و دلجوی توست

که ازو اندر گریزی در خلا
استعانت جویی از لطف خدا
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۹۴ و ۹۵

بنابراین هر اتفاقی که ذهن می‌گوید بد است، به ما پیغام می‌دهد که خداوند برای تو کافوست، مرکزت را از غیر او خالی کن.

-الحمدلله
-خانم فاطمه از بانه